



همکلاس بودن و آشنائی نزدیک با شهید، این گفت و گو را سرشار از نکات ظریف و دقیقی در باره وی کرده است؛ نکاتی که هر یک می‌توانند الگویی مناسب برای کسانی باشند که در پی زندگی سرشار از فایده و شادمانی هستند.

« شهید فهیمه سیاری در قامت یک دوست در گفت و شنود شاهد یاران با حمیده حائری

## اهل نظر بود...

بحث نبود. ابتدا نمی‌خواست تنش و تشنج ایجاد کند. مثلاً برنامه‌ای در مکتب پیش آمده بود که قرار بود بعضی از دانشجویان به برخی از جلسات خانگی قم بروند. فهیمه در عین حال که معترض بود که اینها هنوز به پختگی لازم برای حضور در چنین جلساتی نرسیده‌اند و احتمال دارد خانم‌های آن جلسات، صاحب‌نظر باشند و نظرات خاصی را مطرح کنند که اینها نتوانند جواب بدهند و در نتیجه، حضورشان به جای تقویت آگاهی افراد، موجب زیان و آسیب شود. این مطلب را بسیار آرام و متین به مسئولین گفت، به طوری که طرف مقابل را به تفکر درباره حرف‌هایش وادار کرد. دنباله حرف‌ها هم نگرفت و خود را کنار کشید. وقتی تصمیمی می‌گرفت، قاطعانه روی حرفش می‌ایستاد. خانم فتاحی که آمدند و وضعیت کردستان را بیان کردند، فهیمه خوب فکر کرد و تصمیم گرفت و با ایشان رفت.

**خبر شهادت او را چگونه شنیدید و چه تأثیری روی شما گذاشت؟**

ما در مکتب بودیم که با تلفن به ما خبر دادند. اولین احساسی که داشتم این بود که خوشا به سعادتش که به چنین فوز عظیمی نائل شد. ما از قافله جاماندم. بلافاصله یادم آمد که چطور به هنگام خداحافظی، حواسش به تک تک افراد بود. حتی یکی از خانم‌ها که بیمار بود، از مدت‌ها قبل خوابش نمی‌برد و روزی که فهیمه می‌خواست برود، بالاخره خوابید. یادم هست که فهیمه دو بار به اتاق او سر زد که اگر بیدار باشد خداحافظی کند، ولی او خواب بود و به ما گفت که از او خداحافظی کنیم. همین خداحافظی خاص در ذهن همه ما ماند. یک شب هم نگذشت که خبر شهادت او را به ما دادند. تأثیر شهادت فهیمه بر روند تبلیغی دانشجویان کاملاً بارز بود. آنها به این نتیجه رسیدند که باید خود را برای تبلیغ آماده کنند و خطرات را بپذیرند. شاید قبل از شهادت او، هر کسی در حال و هوای خاص خودش بود. تمام اساتید پیوسته بر اهمیت جنبه تبلیغی دین تأکید داشتند. ولی بعد از شهادت فهیمه، این رویکرد به شدت تقویت شد.

**سال‌ها از شهادت فهیمه می‌گذرد. حضور او در زندگی خود شما چگونه است؟**

### نسخه شهید

حرفش را صریح و مؤدبانه می‌زد و دنباله بحث را هم نمی‌گرفت. اهل جدل و بحث نبود. ابتدا نمی‌خواست تنش و تشنج ایجاد کند.

او ملحق شوند. محیط ما محیطی خوابگاهی بود و نظم و ترتیب وقت شناسی، بسیار مهم بود و افرادی که مقید به این امور بودند، کاملاً مشخص می‌شدند. معمولاً مسئولیت‌های عمده حوزه را به عهده دانشجویان سال اول نمی‌گذاشتند، ولی ایشان از همان ابتدا که آمد، عهده‌دار اداره انبار شد. امانت‌داری و نظم او بود که مسئولین را به این نتیجه رسانده بود که این مسئولیت را به عهده‌اش بگذارند. از نظر آراستگی ظاهر، کاملاً انسان ویژه‌ای بود. با وجود آنکه نهایت ساده‌پوشی و قناعت در طرز لباس پوشیدنش معلوم بود، اما حتی یک بار او را ندیدم که رنگ‌های نامتناسبی را با هم بپوشد و یا لباسش بدون اتو و چروک باشد. ما یک چمدان خانه داشتیم که چمدان هابیمان را در آنجا می‌گذاشتیم. انصافاً نحوه چینش لباس‌ها و وسایل فهیمه با دیگران تفاوت داشت. فوق‌العاده مرتب و پاکیزه بود. برخورد او در کلامش نسبت به همکلاسی‌ها، اساتید و سایر افراد بسیار دلنشین و شاخص بود و به همین دلیل هم، همه را جذب خود می‌کرد. به طوری که وقتی تصمیم گرفت برای تبلیغ به کردستان برود، رفتنش بسیار تأثیرگذار بود، در حالی که خواهرها قبلاً هم برای تبلیغ می‌رفتند. موقعی که داشت می‌رفت، همه آمدند که او را مشایعت کنند و وقتی خبر شهادتش رسید، واقعاً در مجموعه زلزله به وجود آمد.

**چرا؟ خیلی محبوب بود؟**

محبوبیت به جای خودش، انگیزه او برای رفتن به کردستان هم خیلی مهم و تأثیرگذار بود. در آن زمان خانواده‌ها چنین اجازه‌ای را به دخترها نمی‌دادند و یا خود دخترها بیشتر سعی می‌کردند در درس و بحث شرکت کنند.

**و در واقع خود را به خطر نینداختند.**

این وجه قضیه هم بود، وجه دیگر هم این بود که اساساً خودمان را در جد تبلیغ نمی‌دیدیم. همان طور که گفتیم از آنجا که بسیار دختر منطقی و اهل نظری بود و در ضمن توانسته بود خانواده‌اش را متقاعد کند که در آن شرایط خطرناک به کردستان برود، همین عمل، تأثیر زیادی بر دختران حوزه گذاشت که مسئله تبلیغ را از قبل بسیار جدی‌تر بگیرند. در هر حال، تمام این عوامل سبب شد که در روزی که می‌خواست برود، مشایعت خوبی از او به عمل آمد. او با تک تک بچه‌ها خداحافظی کرد. محبوبیت او به قدری بالا بود که وقتی خبر شهادتش رسید، دل همه، از مسئول و دانشجو و دبیر، واقعاً آتش گرفت و ما همکلاسی‌های او هم که جای خود را داشتیم.

**آرام بود یا پر جنب و جوش؟**

بسیار آرام و موقر بود، در عین حال وقتی به حقیقتی می‌رسید، بدون ترس از مخالفت دیگران، حرفش را صریح و مؤدبانه می‌زد و دنباله بحث را هم نمی‌گرفت. اهل جدل و

از آشنایی خود با فهیمه بگوئید. من و او در سال ۵۶ وارد حوزه شدیم. چون قبل از انقلاب نبود به کسی مدرک یا پستی بدهند، همگی با انگیزه‌های خاص وارد حوزه شدیم. آنجا تنها مرکزی بود که زنان می‌توانستند در آنجا علوم دینی بخوانند. خوابگاه داشت و شهید قدوسی در تنظیم برنامه‌ها و استفاده از اساتید، نهایت دقت را داشتند. خانواده‌ها صد در صد به این حوزه اعتماد داشتند و انصافاً هم کیفیت آموزش‌ها بسیار بالا بود. من و خانم سیاری در یک کلاس بودیم.

**از ویژگی‌های اخلاقی او بگوئید.**

با اینکه از یک خانواده روحانی نبود، بسیار دین‌مدار بود. اهل مطالعه و اهل نظر بود. در کلاس ما افراد در دو مقطع سنتی متفاوت بودند. یکی ما بودیم که از مقطع سوم راهنمایی وارد حوزه شده بودیم و یکی هم کسانی بودند که بعد از دیپلم آمده بودند. شهید فهیمه هم دیپلم بود. او نه تنها از نظر سنتی از ما بالاتر بود که از نظر عقلی و صاحب تجربه بودن از همسن‌های خودش هم بیشتر می‌فهمید. تحلیل‌هایی که درباره موضوعات و درس‌ها داشت، با دیگران تفاوت می‌کرد و در مباحثات، غالباً نقش رهبری را به عهده داشت. در مباحثات اهل نظر بود و گروه را رهبری می‌کرد. فقط در کلاس‌های اصلی این طور نبود. در کلاس‌های جانی مثل نهج البلاغه هم بسیار خوب تحلیل می‌کرد. به دلیل پختگی علمی شهید سیاری، سایر گروه‌های مباحثه هم علاقمند بودند که به گروه



تمیزی آنها را هم خودمان ببینیم و هم دیگران تا آشکار شود که ما هم درس می‌خوانیم و هم فنون زندگی کردن را یاد می‌گیریم. ما باید اول صبح با گونی و آب و پودر، همه جا را می‌شستیم.

به اعتقاد من کسی که به این شکل درس می‌خواند، چون صاحب مهارت کافی می‌شود، بعدها، هم نشاط زندگی کردن دارد و هم دچار بیکاری و مصرف زدگی نمی‌شود و دقیقاً می‌داند که باید با عمر و وقتش چه کار کند، در حالی که نظام آموزشی فعلی ما، آدم‌هایی را بیرون می‌دهد که فاقد مهارت‌های لازم برای زندگی روزمره‌شان هستند و به همین دلیل درس درستی هم نخوانده‌اند.

متأسفانه همین‌طور است. جوان‌ها متأسفانه مسئولیت‌هایشان را به دلیل نداشتن مهارت به دوش دیگران می‌اندازند. باور کنید ما حتی موقعی که رختخواب‌هایمان را جمع می‌کردیم، سرپرست خوابگاه می‌آمد و انگار که خط‌کش بگذارد، اگر یک ذره بی‌نظمی می‌کردیم، وادارمان می‌کرد دوباره آن را جمع کنیم تا زمانی که دقیقاً این کار را درست انجام می‌دادیم. در مورد همه کارها این سختگیری‌ها بود و حاصل کار، عادت کردن به تناسب و پاکیزگی و تمیزی بود. همه برنامه‌ها را باید درست سروقت و به بهترین نحو ممکن انجام می‌دادیم. انسان یاد می‌گرفت که چگونه در کنار دیگران زندگی کند که مزاحم کسی نباشد. اگر کاری روی زمین می‌ماند، شش نفر داوطلب می‌شدند که کار را انجام بدهند. همه همیشه آماده کار بودند. کار را از دست هم



می‌قاپیدیم. دغدغه کار در وجود همه بود. به همین دلیل کسی که تنبل بود، کاملاً متمایز می‌شد، حالا برعکس شده! کسی که کار می‌کند، این وضعیت را دارد. همه بچه‌ها می‌دانستند که باید کارها انجام شوند، این هم به این دلیل است که به میل خودشان آمده بودند و انگیزه داشتند.

#### و سخن آخر؟

رفتن فهیمه، کل بچه‌های خوابگاه و به خصوص بچه‌های کلاس ما را رشد عقلی دیگری داد. صندلی خالی او که همیشه روی آن گل بود، هر روز برایمان پیام تازه‌ای داشت. احساس مسئولیت و نظم و ترتیب فهیمه، برای ما پیام داشت. حالا من حقیر بهره زیادی نبردم، ولی قطعاً حضور او، رفتار متین و موقرش، برجستگی‌های ویژه اخلاقی و رفتاری‌اش، روی بچه‌ها تأثیر زیاد داشته است. خداوند درجه او و دیگر شهدا را متعالی و ما را از شافت آنها بهره‌مند کند. ■

### زنانه

فهیمه از نظر عقلی، خیلی جلوتر از سن خودش بود و مطالب را خیلی زودتر می‌گرفت. او ظرفیت بالایی داشت و به همین دلیل هم لایق فوز عظیم شهادت شد. درک عمیق فکری و استعداد بالای او باعث شد که در وقت مناسب، تصمیم مناسب را بگیرد. او همیشه جلوتر از زمان و کلاس بود.

کسانی که اهل نماز شب بودند، در تاریکی مسجد نماز می‌خواندند و کسی هم آنها را نمی‌دید. بعد از آن، نماز صبح را می‌خواندیم و حتی وقتی هوا سرد بود، امام جماعت می‌آمد و نماز را به صورت جماعت می‌خواندیم و بلافاصله می‌رفتیم به کلاس. یعنی هوا تاریک بود که به کلاس می‌رفتیم.

حالا هم این حال و هوا در آنجا حاکم است؟

اساساً نگاه به ارزش‌ها عوض شده. حالا دیگر دانشجوها کارها را خودشان انجام نمی‌دهند و خدمه این کار را می‌کنند. من خودم وقتی می‌خواستم به حوزه بروم، خیاطی را شروع کرده بودم. شهید قدوسی به پدرم گفته بودند دوره خیاطی را تمام کند و بعد بیاید به بقیه در حوزه یاد بدهد. یک دختر باید غیر از درس خواندن، خیاطی هم بلد باشد. ما نوبت کاری داشتیم



از حوزه ما بسیاری از افراد، از جمله اساتید بودند که در راه تبلیغ دین شهید شدند. من این بخت را داشته‌ام که در خانواده‌های بزرگ شده‌ام که چه قبل و چه بعد از انقلاب شهدای بسیاری را در خود جای داده است و پیوسته معتقد بوده‌ام که باید انگیزه‌ها و پیام‌های شهدا را به درستی درک و دنبال کرد. هر کدام از آنها پیامی و الگویی را گذاشتند که می‌شود در زندگی به کار گرفت.

دل‌تنگ که می‌شوید، خیلی یاد فهیمه می‌کنید؟ یاد خیلی از بچه‌ها می‌کنم و مخصوصاً یاد آن دوران بسیار شیرین طلبگی که در کنار هم، هم درس می‌خواندیم و هم زندگی کردن را یاد می‌گرفتیم، اما فهیمه بهترین جا را برای خودش گرفت و ما جا ماندیم.

قطعاً تلاش شما برای راه‌نمایی نسل جوان، دست کمی از شهادت ندارد.

ان شاء الله که این‌طور باشد. فهیمه از نظر عقلی، خیلی جلوتر از سن خودش بود و مطالب را خیلی زودتر می‌گرفت. او ظرفیت بالایی داشت و به همین دلیل هم لایق فوز عظیم شهادت شد. اساساً تصمیم‌گیری برای رفتن به منطقه خطرناکی مثل کردستان آن موقع، توفیق می‌خواست. درک عمیق فکری و استعداد بالای او باعث شد که در وقت مناسب، تصمیم مناسب را بگیرد. او همیشه جلوتر از زمان و کلاس بود.

#### خاطره شیرینی از آن دوران به یاد دارید؟

بهترین خاطرات زندگی من متعلق به همان دوره است. حالا هم گاهی که می‌خواهم حالات خاطرات شیرین زندگی‌ام را دوباره حس کنم، باز به خاطرات همان دوران برمی‌گردم که همه چیز در جهت تعالی و رشد معنوی بود. شهید قدوسی نمی‌خواستند که ما در آنجا فقط درس تئوری بخوانیم. جمعی را داشتیم که در آن هم درس خواندن بود و هم یادگیری مهارت‌هایی که یک خانم کدبانو باید بداند. باید زندگی در کنار جمع را یاد می‌گرفتیم، باید نظم و وقت‌شناسی را یاد می‌گرفتیم، باید تذکر دادن‌ها و تذکر شنیدن‌ها را یاد می‌گرفتیم، باید برخورد و رابطه و سلوک صحیح را یاد می‌گرفتیم، راه رفتن و نشست و برخاست و صحبت کردن و غذا خوردن صحیح را باید یاد می‌گرفتیم.

بگویند زندگی کردن صحیح را.

دقیقاً همین‌طور است. باید در تک‌تک رفتارهایمان مراقبت می‌کردیم که خارج از چهارچوب ادب و آداب اسلامی نباشد. اول صبح که بیدار می‌شدیم، ابتدا مناجات قبل از سحر بود که یکی از خانم‌ها که صوت بسیار زیبایی داشت، می‌خواند.